

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دلیل چهارم بر شرطیت اسلام در صحت عبادات: روایات

دلیل چهارم بر شرطیت روایاتی است که در این باره وارد شده است. عمده این روایات را مرحوم کلینی در کتاب الحجّه کافی «باب معرفة الامام و الرد إليه» دارد. در این باب آنچه محل استشهاد ماست دو روایت است که بعید نیست این دو روایت یک روایت باشد.

روایت اول

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَصَدِّقُ رَسُولَهُ (ص) وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ (ع) وَ الْإِتِمَامُ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى (ع) وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.^[1]

بررسی سند روایت

اولین راوی، حسین بن محمد است که مراد همان حسین بن محمد بن عمران اشعری است که از مشایخ کلینی است و در ثقه بودنش هم بحثی نیست.^[2]

بررسی معلى بن محمد بصرى

راوی بعدی معلى بن محمد است که همان معلى بن محمد البصرى است؛ چون راوی از معلى بن محمد اگر حسین بن محمد عمران باشد می شود معلى بن محمد بصرى، البته یک معلى بن محمد زیادى هم داریم که برخى می گویند این دو نفر یکی هستند، منتهی بحث در خود این معلى بن محمد است. نجاشی می گوید: کنیه این معلى بن محمد ابوالحسن است و بعد می گوید: «مضطرب الحديث و المذهب و کتبه قریباً»^[3] و این غضائری می گوید: «يعرف حديثه و ينكر و يروى عن الضعفاء و يجوز ان يخرج شاهداً»^[4]؛ از ضعف نقل می کند و روایت های معلى بن محمد را به عنوان یک شاهد و مؤید می توانیم قرار دهیم.

محقق خوئی (قدس سرّه) در معجم استظهار می کند که این معلى بن محمد موثق است، بعد می فرماید این که نجاشی می گوید اضطراب در مذهب دارد ثابت نیست. ایشان می گوید: «اما الاضطراب فى الحديث فإنما هو بمعنى أنه قد يروى ما يعرف و قد يروى ما ينكر»؛ اگر گفتند یک راوی مضطرب الحديث است به این معناست که یک روایتش را قبول می کنند و یک روایتش را

قبول نمی‌کنند، معنایش این نیست که همه روایاتش را رد کنند. ظاهر عبارت ابن غضائری این است که کسی که مضطرب الحدیث است «يعرف و ينكر»؛ یعنی حدیثش را گوش می‌دهیم و انکار می‌کنیم نه اینکه تبعیض و تبعّض باشد، بگوئیم اگر ده تا حدیث دارد پنج تا يعرف و پنج تا هم ينكر.

بررسی معنای اضطراب در حدیث

در اینجا باید دید که معنای اضطراب در حدیث چیست؟ آیا همین معنایی که محقق خوئی (قدس سرّه) فرمود درست است (که اضطراب در حدیث یعنی یک راوی روایاتی را نقل می‌کند که بعضی‌هایش مورد قبول طایفه قبول می‌گیرد و برخی هم مورد قبول طایفه قرار نمی‌گیرد) یا این که معنای اضطراب در حدیث این است که یک حدیث را مختلف نقل می‌کند؛ اضطراب در علم درایه و رجال غیر از اضطراب در جاهای دیگر است، اضطراب به معنای اختلاف است، «اضطرب» یعنی «اختلف». بعد بگوئیم راوی که مضطرب الحدیث است؛ یعنی یک حدیثی را مختلف نقل می‌کند و اینها «یخالف بعضها بعضا مع عدم امکان ترجیح احدهما علی غیره».

مرحوم مامقانی در کتاب مقباس الهدایه می‌گوید: «کل حدیث اختلف فی متنه أو سنده فروی مرة علی وجه و آخری علی وجه آخر یخالف له»^[5]؛ خود این راوی یک بار نقل می‌کند به یک صورت و همین راوی همین مطلب را به یک نحو دیگری بیان می‌کند، این می‌شود مختلف الحدیث. لذا تعجب است که محقق خوئی (قدس سرّه) این معنا را بیان فرمود (که بگوئیم «قد یروی ما يعرف و قد یروی ما ینکر»؛ یعنی بگوئیم ده تا حدیث دارد و بعضی از احادیثش را دیگران قبول دارند و بعضی را قبول ندارند)، این معنای اضطراب در حدیث نمی‌شود.

به نظر ما حق با مرحوم مامقانی است و اضطراب در حدیث یعنی یک راوی به چند صورت مختلف روایت را نقل می‌کند. فرمایش محقق خوئی (قدس سرّه) این است که دو حدیث لا اقل، یکی يعرف و دیگری ینکر، اولاً عرض کردم این فرمایش محقق خوئی (قدس سرّه) با آنچه ابن غضائری می‌گوید: «يعرف حدیثه و ینکر» منافات دارد؛ زیرا «ینکر» همان حدیث را نه اینکه «يعرف حدیثه و ینکر حدیث آخر»، بلکه همان حدیث، یعنی بود و نبودش یکی است. این يعرف نه اینکه یعمل.

ایشان اضطراب در حدیث را این گونه معنا می‌کند: «کل حدیث اختلف فی متنه أو سنده»؛ سند را هم می‌آورد که باز اضطراب در سند هم خودش یک بحث دیگری است، «فروی مرة علی وجه»؛ یعنی به یک کیفیت، «و آخری علی وجه آخر»؛ یعنی همان حدیث را، «مخالف له، سواء وقع الاختلاف من رواة متعددين أو راوٍ واحد أو من المؤلفین أو الکتاب»، که اینها منشأهای اختلاف است.

در ادامه بحث می‌گوید: اهل درایه گفته‌اند: قانون اول در اضطراب در حدیث قانون این است که ببینیم آیا یکی از اینها مرجحی بر دیگری دارد یا نه؟ یعنی یک راوی یک متنی را دو سه صورت نقل می‌کند و ما باید ببینیم که آیا یکی از این متن‌ها نسبت به متن دیگر رجحانی دارد یا نه؟ اگر داشت «نأخذ بالراجح»، اما اگر دیدیم رجحانی نداشت اینجا می‌گوئیم اعتباری ندارد. بنابراین اختلاف در حدیث یعنی در یک حدیث که مختلف نقل شده است که در اینجا صاحب مقیاس نظرش عمدتاً روی متن بوده که می‌گوئیم حدیث مضطرب یعنی مختلف نقل کردند ولی ظاهراً این است که می‌خواهد بگوید یک راوی.

بنابراین ممکن است منشأ اضطراب در حدیث این باشد که یک حدیثی را ناقلین و روات دست‌شان رسیده و هر راوی به یک نحوی نقل کرده و در آن اضطراب به وجود آمده، ولی خود اضطراب اولی اگر گفتیم یک حدیثی را یک ناقلی خودش مختلف نقل کرده این می‌شود مضطرب الحدیث.

در اینجا بحث در این است که آیا اضطراب در حدیث که یک تنقیصی برای راوی است بگوئیم این در بعضی از احادیثش خوب نقل کرده و در بعضی از احادیث ضعف داشته و در برخی هم ضعف نداشته؟! در برخی از احادیثش نسیان داشته و در بعضی نداشته؟ این را تعبیر به اضطراب نمی‌کنند. آنچه من می‌فهمم این است که باید نسبت به راوی واحد و روایة واحدة دو سه صورت نقل کند، وقتی دو سه صورت نقل کرد، مثل اینکه در عرف خودمان هم وقتی یک کسی بگوید: مطلبی که فلان فقیه گفته را برای ما بگو، اگر خود شخص یک قصه را دو سه صورت نقل کرد می‌گوئید حرف‌هایت سازگاری ندارد و اضطراب در حدیث داری.

بحث بعدی این است که نجاشی از کجا می‌گوید معلى بن محمد اضطراب در حدیث دارد؟ اگر مبنای محقق خوئی (قدس سره) را در معنای اضطراب بپذیریم، باید بگوئیم روایاتی که معلى بن محمد دارد، روی آن مبنا می‌گوید: بعضی از روایاتش که «يعرف»، در حالی که از عبارت نجاشی هم استفاده می‌شود اگر کسی مضطرب الحدیث بود در سلسله هر سندی واقع شد آن حدیث اعتباری ندارد، یکی از عناوین تضعیف است.

یک کسی که ششصد و اندی روایت دارد، اما ثابت نیست که اضطراب در حدیثی که ما می‌خواهیم معلى بن محمد داشته باشد؛ زیرا شواهد دیگری از روایات دیگر دارد از احادیثی نیست که «ینکر» باشد، از احادیثی است که «يعرف» است.

نکته دیگر آن‌که اگر در یک روایتی صدر و ذیلش با هم سازگاری نداشت، ممکن است راوی‌اش زرارہ باشد، محمد بن مسلم باشد، سبب تضعیف آن راوی نمی‌شود و زیاد هم داریم و به آن روایت مضطرب نمی‌گویند، می‌گوئیم در این روایت یک مشکلی وجود دارد و ما نفهمیدیم چه باید کنیم و لذا حجیت از ما ساقط می‌شود.

نکته دیگر این‌که معلى بن محمد کتاب‌های مهمی دارد، کتاب الایمان و درجاته و منازل و زیاده و نقصانه، کتاب کفر و وجوه، کتاب الدلائل، کتاب الامامة، خود این کتاب‌های متعدد و این همه روایات زیادی که دارد. نکته قابل توجه آن است که در رجال، اگر کسی کثیر الروایة بود و قدحی برایش وارد نشد همین بر وثاقت کافی است. به بیان دیگر، گاهی یک شخصی چند روایت دارد می‌گوئیم این سبب توثیق او نمی‌شود، اما اگر کسی صد روایت دارد یا بیشتر دارد و کثیر الروایة شد و قدحی بر او ذکر نکردند این خودش بهترین دلیل برای توثیقش هست.

ما باشیم و معنای ابن غضائری این «يعرف» «کلا يعرف» است، اصلا به حدیث عمل نمی‌کنیم. این را در کتاب الضعفا آورده است. پس چرا می‌گوئید دلیل بر ثقه بودنش هست؟! ما باشیم و عبارت ابن غضائری می‌گوید «يعرف حدیثه و ینکر»، این تضعیف است، «یروی عن الضعفاء» تضعیف است، دو دلیل برای تضعیفش می‌آورد و بعد هم می‌گوید: «يجوزُ» که به عنوان شاهد از آن استفاده کنیم. بنابراین آنچه مانع از وثاقتش هست این است که اضطراب از حدیث و مذهب دارد که ثابت نیست. لذا همان طوری که محقق خوئی (قدس سره) فرمودند موثق است، ما هم می‌گوئیم موثق است.

بررسی حسن بن علی الوشاء

راوی بعد حسن بن علی الوشاء است که از وجوه طایفه است. یکی از نکاتی که نجاشی درباره وی نقل می‌کند آن است که: «هو ابن بنت الیاس الصیرفی و قد روی عن جده الیاس قال لما حضرت الوفاة»؛ حسن بن علی الوشاء می‌گوید: وقتی جدّم الیاس در حالت احتضار بود، «قال لنا»؛ به ما که نوه‌هایش بودیم گفت شاهد باشید بر من «و لیست ساعة الکذب هذه الساعة»؛ گفت ببینید این ساعت که ساعت آخر عمر من است و ساعت دروغ گفتن نیست، «سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول والله لا يموت عبدٌ یحبّ الله و رسوله و یتولّى الاثمة فتمسّه النار»؛ من از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که حضرت قسم خورده عبدی که خدا و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را دوست دارد و ولایت ائمه معصومین (علیهم‌السلام) را قبول دارد، هرگز آتش جهنم به بدنش

آسیبی نمی‌رساند، «ثم اعاد الثاني و الثالثة من غير ان أسأله»^[6]؛ دوباره خواند، سه باره خواند بدون این‌که ما بگوئیم دوباره برای ما تکرار کن.

بنابراین معلى بن محمد ثقه بوده و نسبت به وثاقت حسن بن على الوشاء نیز بحثی وجود ندارد.

بررسی وثاقت محمد بن فضیل صیرفی

محمد بن فضیل همان محمد بن فضیل بن کثیر الازدی الکوفی الصیرفی می‌دانیم که این را هم شیخ طوسی (قدس سرّه) در رجالش رمی به غلو^[7] و تضعیف^[8] کرده، اما شیخ مفید می‌گوید: «هو من الفقهاء و الرؤساء الاعلام الذين يؤخذ منهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام و لا يطعن عليهم بشيء»^[9].

نکته‌ای که هست این است که آیا محمد بن فضیل صیرفی با محمد بن قاسم بن فضیل دو تا هستند؟ چون روایاتی که از این دو نقل می‌کنند و کسانی که این دو از آنها نقل می‌کنند اشتراکات زیادی دارند. محقق اردبیلی (قدس سرّه) در جامع الرواة می‌گوید: این دو یکی هستند، اما برخی مثل محقق خوئی (قدس سرّه) قبول نکردند. به هر حال اگر دو تا هم باشند یا یکی، وثاقت دارند و از جهت وثاقت فرقی ندارند.

ابو حمزه هم که ثابت بن دینار ابو حمزه ثمالی معروف است. بنابراین روایت از جهت سند مشکلی ندارد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج 1، ص: 180، ح 1.

[2] . رجال النجاشي/باب الألف منه/باب الحسن والحسين/66، شماره 156.

[3] . رجال النجاشي/باب الميم/ومن هذا.../418، شماره 1117.

[4] . ابن الغضائري/الرجال لابن الغضائري/سهل بن أحمد.../96.

[5] . «المضطرب و هو كل حديث اختلف في متنه او سنده فروى مرة على وجه و اخرى على وجه اخر مخالف له سواء وقع الاختلاف من رواية متعددين او راو واحد او من المؤلفين او الكتاب كك بحيث يشتبّه الواقع.» مقباس الهداية، ج 1، ص 386؛ تنقيح المقال في علم الرجال (رحلي)؛ ج 3 خاتمة؛ ص 51.

[6] . «الحسن بن علي بن زياد الوشاء بجلي كوفي قال أبو عمرو: و يكنى بأبي محمد الوشاء و هو ابن بنت إلياس الصيرفي خزاز من أصحاب الرضا عليه السلام و كان من وجوه هذه الطائفة روى عن جده إلياس. قال: لما حضرته الوفاة قال لنا: اشهدوا علي و ليست ساعة الكذب هذه الساعة لسمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول و الله لا يموت عبد يحب الله و رسوله (و الرسول) و يتولى الأئمة فتمسه النار ثم أعاد الثانية و الثالثة من غير أن أسأله.» رجال النجاشي، ص 39، شماره 80.

[7] . رجال الطوسي/أصحاب أبي الحسن.../باب الميم/365، شماره 5422.

[8] . رجال الطوسي/أصحاب أبي الحسن.../باب الميم/343، شماره 5124.

[9] . الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 25.